

# شهید علم

## دفتر دوم: نخبه شهید داریوش رضایی نژاد در آینه خاطرات

این کتاب روایت ۱۰۶ خاطره متفاوت از دوره‌های مختلف زندگی شهید است که توسط بستگان، دوستان، همکاران شهید بیان شده است. همچنین در انتهای کتاب تصاویری از دوران متفاوت زندگی این شهید آورده شده است. شهید داریوش رضایی نژاد در تاریخ اول مرداد ۱۳۹۰ توسط رژیم صهیونیستی و با همکاری اطلاعاتی منافقین در یک عملیات تروریستی به درجه رفیع شهادت نائل گردید. داریوش رضایی نژاد یکی دیگر از شهدای ایران انقلاب اسلامی، در مسیر پیشرفت و عدالت است. نخبه نابغه‌ای از عشایر آبدانان ایام که علم و اخلاق و آرمان خواهی و دین و میهن دوستی را در خود جمع کرد و با شهادت، چون ستاره‌های درخشان فرهنگ ایرانی جاودانه شد.

تحقیق و تنظیم:  
دفتر مطالعات  
جبهه فرهنگ  
انقلاب اسلامی  
ناشر: راهیار

”

آرمیتا که رفت  
داریوش گفت:  
من نمیدونم  
اونایی که  
تو حادثه‌ای  
کشته می‌شن  
چی به سر  
بچه هاشون  
می‌آد؟

### چند روایت از کتاب:

یک روز مهمانشان بودیم. صحبتمان گل انداخته بود که آرمیتا آمد، او را نوازش کرد و بوسید. او را سخت در آغوش گرفته و می‌فشرد انگار می‌خواست آرمیتا را بخشی از وجودش کند. آرمیتا که رفت داریوش گفت: من نمیدونم اونایی که تو حادثه‌ای کشته می‌شن چی به سر

بچه هاشون می‌آد؟ بعد از شهادت، این جمله مدام در ذهن من تکرار می‌شد. آن را با یکی از نزدیکان شهید مطرح کردم. ایشان گفت: مثل اینکه یادتون رفته شهید ازنده‌اند.

◀ آن‌ها پیش چشم‌های آرمیتا، پدرش را شهید کردند. آرمیتا تا چند وقت، هر موقع حرف از پدرش به میان می‌آمد، گریه می‌کرد و می‌گفت: «پنج تا! پنج تا تیر به بابام زدن...» انگار صدای گلوله‌ها در گوش آرمیتا مانده بود. آبدانان در روزگار خوشش منطقه‌ای محروم و بکر و بدون امکانات رفاهی بود. حالا تصورش را بکنید جنگ هم بشود. مبارزان هم بشود و همه چیز به هم بریزد. باین حال داریوش در این شهر و در این شرایط، دو سال را جهشی خواند و در کنکور هم جزو بهترین‌ها بود. او حتی در المپیاد هم رتبه داشت. آخر کار هم که شاگرد اول دبستان خدا شد و رفت. خود داریوش هر موقع می‌خواست خانواده ما را به کسی معرفی کند می‌گفت: «سیستم ما چارچار دو است.» یعنی چهارتا برادر، چهارتا خواهر و پدر و مادر. خواهر بزرگمان دبیر زبان است. بعد از ایشان ترتیب این‌طور بود: داریوش، همایون، خودم (امیرحسین)، نجمه، فرشاد و با اختلاف یک سال فاطمه و بعد از پنج سال معصومه. غیر از این یکی - دو تا، همگی با اختلاف دو سال پشت سر هم بودیم. به قول داریوش «امیرحسین با همون مدادی کنکور داد که همایون رفته بود سر جلسه!»

◀ در یک مسأله علمی پیچیده گیر کرده بودیم و راه حلی برای آن پیدا نمی‌کردیم. گفتیم، رضایی نژاد می‌تواند کار را ادامه بدهد، موضوع را با او در میان گذاشتیم و مبلغ زیادی هم پیشنهاد کردیم. بی توجه به مبلغ پیشنهادی ما گفت: این مسأله به دردی هم می‌خوره؟ ما هم گفتیم: نه، به دردی نمی‌خوره، اما اینطوری ما اولین گروهی هستیم که توی جهان این مسأله رو حل می‌کنه. داریوش گفت: من اگه تو زندگیم بونم، به چوب کبریت یا به پیچ گوهی درست کنم که به درد چهارنفر

